



نظام دو قطبی و جنگ ایران و عراق

نویسنده: دکتر ابراهیم متقی

معرفی و نقد: دکتر عبدالله قنبرلو*

ابراهیم متقی، نظام دو قطبی و جنگ عراق و ایران، تهران: مرکز اسناد و تحقیقات دفاع مقدس، ۱۳۸۸، ۵۷۷ صفحه.



طرح شده که در آنها یک متغیر مستقل اصلی برای بروز جنگ یا تداوم آن در نظر گرفته شده و هر تحلیل گری به شکلی از فرضیه خود دفاع کرده است.

کتاب حاضر آنچنان که از نامش پیداست، سیستم بین الملل را به

مثابه مهم ترین متغیر در جنگ ایران و عراق تلقی کرده و تلاش دارد با استدلال های مختلف از این فرضیه دفاع کند. نویسنده بر آن است که شکاف در ساختار دو قطبی که به شکل گیری جنگ سرد دوم منجر شده باعث ظهور نیروهای گریز از مرکز منطقه ای گردید که جنگ ایران و عراق از برآیندهای آن بود.

نحوه دفاع از فرضیه اصلی کتاب

نویسنده پس از اشاره به اختلافات دو بلوک شرق و غرب در اواخر دهه ۱۹۷۰ که به جنگ سرد دوم انجامید و نیز یک مرور کلی بر رهیافت های نظری متعدد در باب

مقدمه

دو پرسش مهم درباره جنگ ایران و عراق این است که: ۱. علل آغاز جنگ ایران و عراق چه بود؟ و

۲. علل تطویل این جنگ چه بوده است؟

از جمله متغیرهایی که در پاسخ به پرسش اول داده شده می توان به تضادهای هویتی دو ملت ایران و عراق، خصلت ماجراجو و جنگ طلب صدام حسین، خط مشی تهاجمی حزب بعث عراق در سیاست خارجی، نابسامانی اوضاع ایران در پی بروز انقلاب اسلامی، داعیه های فراملی ایران به تبع انقلاب اسلامی (موضوع صدور انقلاب)، تحریک دولت عراق توسط اعراب و دخالت قدرت های بزرگ اشاره کرد. در پاسخ به پرسش دوم نیز متغیرهایی نظیر توازن قوای دو طرف جنگ، دخالت قدرت های بزرگ، و فقدان واسطه های فعال مصالحه ساز قابل ذکر می باشند. شاید بسیاری از متغیرهای مذکور را بتوان به نوعی در آغاز و تطویل جنگ مؤثر دانست، اما همچنان این پرسش مطرح است که کدام متغیرها نقش تعیین کننده ای داشته اند. تحلیل گران مختلف تلاش کرده اند مطالعات و بررسی های خود را به سمتی سوق دهند که متغیرهای تعیین کننده در بروز و تداوم جنگ را به یک یا دو متغیر محدود کنند. در این راستا، تا به حال فرضیه های مختلفی

* عضو هیئت علمی پژوهشکده مطالعات راهبردی

بر تحولات سیاسی ایران دست یافته است، زیرا تصور می شد ایران برای مقابله با عراق به حمایت قدرت های بزرگ از جمله اتحاد شوروی نیاز خواهد داشت. اما در عمل چنین اتفاقی نیفتاد. رهبران جمهوری اسلامی همچنان مرزبندی خود را با اتحاد شوروی حفظ کردند و نخواستند خود را نیازمند به مسکو نشان دهند. در این وضعیت، اتحاد شوروی حمایت های تسلیحاتی خود را به عراق ادامه داد. این امر با واکنش ایران مواجه شد، اما حمایت شوروی از عراق همچنان ادامه یافت. مقامات عراق تصور می کردند با عملیات سریع و گسترده می توانند به پیروزی مؤثر در خوزستان نایل شوند و با پیروزی در جنگ، به عنوان یک قدرت منطقه ای مهم نقش ایفا کنند.

امریکایی ها کمترین نتیجه ای که به صورت کوتاه مدت از قبل دخالت در جنگ پیش بینی می کردند آزادسازی گروگان های امریکایی بود. از سوی دیگر تصور می شد با توجه به تجهیز ارتش ایران به سلاح های امریکایی، این کشور در طول جنگ به حمایت های تسلیحاتی امریکا نیاز خواهد داشت و این امر می تواند امریکا را به یک قدرت مؤثر در جهت دهی به تحولات ایران تبدیل کند. در همین راستا، کارتر در روز دوم جنگ اظهار داشت: «جنگ ایران و عراق ممکن است به آزادی گروگان های امریکایی منجر شود، جنگ می تواند ایران را در مورد لزوم اصلاح سیاست های خود و قبول قوانین بین المللی متقاعد نماید. خبرهای رسیده حاکی از تمایل شدید ایرانیان برای حل اختلافات شان با ما می باشد.» قرائن موجود نشان می دهد مقامات امریکا دو اصل مهم را در حمایت خود از عراق مورد توجه قرار دارند: نخست اینکه، قدرت منطقه ای و استراتژیک ایران کنترل شود؛ و دوم اینکه فشار نظامی عراق علیه ایران، اهداف استراتژیک ایران را تعدیل می سازد.

جنگ های منطقه ای در سیستم بین المللی دو قطبی، شرایط بروز و تداوم جنگ را مورد بررسی قرار می دهد. بنا به استدلال نویسنده، مسأله اصلی که باعث شد نظام بین الملل باعث تحریک، بروز و تداوم جنگ شود، پیروزی انقلاب اسلامی ایران بود. انقلاب اسلامی باعث تحولاتی در شرایط منطقه ای شد. در ایران، دولتی سرکار آمد که نه تنها به دو بلوک شرق و غرب تعلق خاطر نداشت، بلکه موضع خصمانه ای در برابر آنها اتخاذ کرد. رهبران انقلاب، مدل جدیدی را معرفی کردند که ماهیتی کاملاً مجزا و مستقل داشت و در صدد توسعه آن در منطقه بودند. انقلاب اسلامی، باعث شد منطقه خاورمیانه از تعادل سابق خارج گردد و با نوعی بی ثباتی مواجه گردد. خاورمیانه، منطقه ای بود که هر دو ابرقدرت ایالات متحده و اتحاد شوروی در آنجا نفوذ داشتند و تحولات آن را تحت نظر گرفته بودند. آنها در مدیریت بحران های منطقه فعال بودند و مطابق با منافع خود سعی می کردند به بحران ها جهت دهند. انقلاب اسلامی ایران باعث شد دو ابرقدرت بر سر ورود ایران به یک جنگ فرسایشی اشتراک نظر داشته باشند. خط مشی تهاجمی ایران پس از انقلاب همان طور که برای امریکا تهدیدساز بود، برای شوروی نیز تهدید به حساب می آمد. هرچند در پی وقوع حوادثی نظیر اشغال افغانستان توسط شوروی، مناسبات دو ابرقدرت ستیزه جویانه تر شده بود، اما در مواجهه با پدیده هایی چون انقلاب اسلامی ایران، آنها نفع خود را در مهار تحرکات ایران می دیدند. از این رو نوعی هماهنگی استراتژیک در مورد مسأله ایران شکل گرفت. جنگ از سوی عراق که تحت حمایت قدرت های جهانی قرار داشت آغاز شد.

زمانی که انگیزه صدام حسین برای حمله نظامی به ایران برای رهبران اتحاد شوروی روشن شد، این کشور احساس می کرد به فرصت ویژه ای جهت تأثیر گذاری

تعادل امنیتی جدیدی در خاورمیانه برسند. به تبع گرایش امریکا به ایران، شوروی نیز تمایل بیشتری برای مشارکت سیاسی و امنیتی با ایران برای حل مخاطرات امنیتی خود در افغانستان نشان داد. اما توجه ایدئولوژیک ایران در سیاست خارجی که مبتنی بر سیاست نه شرقی نه غربی بود، به اعاده منافع متقارن امریکا شوروی در اعمال فشار بر ایران منجر گردید. این امر را می توان در همکاری های متقابل دو قدرت در اسکورت نفت کش های کشورهای عربی ملاحظه کرد.

مقابله با اصول گرایی اسلامی موضوعی بود که به واکنش مشابه قدرت های بزرگ در قضیه جنگ ایران و عراق منجر گردید. هر دو قدرت جهانی، اصول گرایی اسلامی را عامل تهدید برای بقای سیستم دو قطبی می دانستند. واشنگتن از

**بنا به استدلال نویسنده،
مسئله اصلی که باعث شد
نظام بین الملل باعث
تحریک، بروز و تداوم
جنگ شود، پیروزی انقلاب
اسلامی ایران بود**

اوایل سال ۱۹۸۲ چون بنیادگرایی اسلامی ایران را بسیار خطرناک تر از تهدید ایدئولوژی بعث یا اهداف عراق در منطقه علیه منافع امریکا می دانست با سازوکارهای مختلف؛ همچون کمک های اطلاعاتی مخفیانه و فروش غیرمستقیم مقادیر زیادی سلاح امریکایی، به حمایت از عراق روی آورد. برای شوروی نیز به خصوص با توجه به حضور نیروهای این کشور در افغانستان، تهدید اصول گرایی اسلامی کاملاً جدی بود. در سال های ۱۹۸۳ تا ۱۹۸۲، دولت ایران در کنار پیروزی هایی که به دست آورد تصمیم به برخورد خشن با حزب توده گرفت. از این رو، مسکو برای حمایت از

در سال های اولیه جنگ، تقارن منافع امریکا و شوروی بسیار بالا بود. اما این مسأله در سال های میانی جنگ متعادل شد و در سال ۱۹۸۶ به پایین ترین حد خود رسید. در این وضعیت بود که زمینه برای سفر مک فارلین به تهران و فروش برخی اقلام تسلیحاتی به ایران فراهم شد. امریکا این مسأله را به اطلاع شوروی نرسانده بود، زیرا دو کشور منافع متقارن محدود و پایینی داشتند. مجدداً در سال های پایانی جنگ، تقارن منافع دو کشور افزایش یافت. از سال ۱۹۸۷ تا زمان پذیرش قطعنامه ۵۹۸ توسط ایران شاهد منافع متقارن دو ابرقدرت هستیم. حمایت اتحاد شوروی از عراق به شکل فعال و مستقیم بود، اما حمایت امریکایی ها از عراق بیشتر غیرفعال و غیرمستقیم بود. با وجود این، دستاوردهای امریکا بیشتر بود. شوروی نه تنها در عراق به نتایج مطلوبی دست نیافت، بلکه در حوزه های دیگری چون افغانستان نیز با مشکل مواجه گردید.

امریکا و شوروی در جنگ ایران و عراق هیچ گاه در فضای منافع نامتقارن و الگوهای تعارضی قرار نگرفتند. این امر بازتاب شرایط خاص منطقه خاورمیانه و ضرورت کنترل بازیگران انقلابی نظیر ایران بود. یکی از دلایل اصلی افول منافع متقارن امریکا و شوروی را می توان در حساسیت های امنیتی اتحاد شوروی نسبت به نقش سیاسی امریکا در خلیج فارس جستجو کرد. آنچنان که گری سیک اظهار می دارد: سیاست سد نفوذ علیه شوروی در این قضیه مؤثر بود. اصل مهار اتحاد شوروی باعث شد امریکایی ها به تدریج فضای ارتباطی خود را با اتحاد شوروی محدود کنند و از سوی دیگر کوشیدند روابط جداگانه ای با ایران برقرار نمایند. در فضای افول تقارن منافع، جهت گیری سیاست خارجی و امنیتی امریکا و شوروی در مواجهه با ایران تغییر یافت. در این برهه، دو قدرت ترجیح می دادند تا سطح روابط و همکاری های خود را با ایران ارتقا دهند و از این طریق به

در جنگ نقش مهمی داشت، همواره می‌کوشید جلوه‌هایی از توازن را در روابط با طرف‌های جنگ به نمایش بگذارد. آلمانی‌ها مانند دیگر کشورهای اروپایی حمایت‌های نظامی، امنیتی و اقتصادی خود از عراق را در قالب رهیافت موازنه‌گرایی منطقه‌ای توجیه می‌کردند. در سال‌های جنگ، سیاست موازنه‌سازی اروپایی‌ها با تقویت همه‌جانبه توان تسلیحاتی عراق همراه بود. در مقایسه با فرانسه و انگلستان، روابط آلمان با ایران طی جنگ وضع مطلوب تری داشت. حمایت‌های فرانسه و انگلیس از عراق در برابر ایران پررنگ‌تر بود.

در مجموع، قدرت‌های بزرگ جهانی و متحدان آنها در پی کنترل مواضع تهاجمی ایران پس از انقلاب اسلامی بودند. موضع‌گیری‌های آنها در طی جنگ نشان داد که از سناریوی پیروزی و تفوق ایران هراسان هستند. از این رو، با حمایت‌های گسترده از عراق تلاش می‌کردند ایران را در موضع ضعف قرار دهند. آنها از جنگ به عنوان فرصتی برای تضعیف ایران استفاده کردند. اگرچه قدرت‌های غرب و شرق در طراحی، سازماندهی، هدایت و اجرای حمله نظامی عراق علیه ایران نقش مستقیم نداشتند، اما در تأثیرگذاری بر فرایند جنگ نقش بسیار فعالی ایفا کردند. برخی تحلیل‌گران در آغاز جنگ بر این نظر بودند که اتحاد شوروی به دلیل روح ضدامپریالیستی انقلاب ایران مخالف هرگونه تهاجم نظامی سازمان‌یافته علیه ایران است. اما در عمل ملاحظه شد که شوروی بدون اهمیت دادن به جهت‌گیری ضدامریکایی انقلاب ایران، در برابر جمهوری اسلامی قرار گرفت، چرا که الگوی سیاست ضدامپریالیستی ایران را در تعارض با الگوی سیاست ضدامپریالیستی شوروی تلقی می‌کرد.

نویسنده کتاب، استدلال می‌کند در سیستم دوقطبی دوره جنگ سرد، اگرچه قدرت‌های بزرگ جهانی در

عراق مصمم‌تر گردید. هنگامی که ایران در موضع تهاجمی قرار گرفت، کمک‌های نظامی شوروی به عراق از سر گرفته شد. سناریوی پیروزی ایران در جنگ برای هر دو ابرقدرت غیرقابل تحمل بود. در اوایل دهه ۱۹۸۰ بین بازیگران منطقه‌ای و فرمانطقه‌ای نوعی توافق به وجود آمد که باید برای تضعیف اسلام سیاسی، قدرت ایران تضعیف گردد. از این رو، علاوه بر آمریکا و شوروی شاهد حمایت کشورهای چپ‌گرا چون عربستان سعودی و کویت از عراق در برابر ایران هستیم.

کشورهای اروپای غربی نیز مطابق با منافع استراتژیک خود در منطقه در قبال مسأله جنگ موضع‌گیری کردند. در بین آنها فرانسه بیشترین سطح همکاری‌های نظامی و امنیتی را با عراق داشت. فرانسه از سال ۱۹۷۶ توانسته بود روابط استراتژیک و اقتصادی

محکم‌تری در مقایسه با دیگر کشورهای اروپایی با عراق برقرار کند. در آغاز جنگ، فرانسوی‌ها ضمن اینکه از عراق حمایت می‌کردند موافق گسترش جنگ نبودند. آنها با افشای خبر ملاقات محرمانه برژینسکی با صدام در مرز عراق و اردن پیش از آغاز جنگ، تلویحاً از سیاست‌های آمریکا انتقاد و گلایه می‌کردند. اما به سرعت خود را با واقعیت‌های موجود تطبیق دادند. اگرچه نگرش فرانسه حمایت کامل از عراق بود، اما رهبران این کشور تلاش می‌کردند سطح خاصی از روابط دیپلماتیک و اقتصادی را با ایران پی‌گیری کنند. آلمان غربی که در ایجاد زرادخانه‌های شیمیایی عراق

**پیروزی‌های ایران
در جنگ علیه عراق
بیشتر از اینکه محصول
برتری فیزیکی ایرانی‌ها
باشد، تابع انگیزه‌های
انقلابی نیروهای ایرانی بود**

ساختار نظامی و قابلیت های ابزاری عراق را تقویت کرد. عراق از این طریق توانست بر موازنه منطقه ای غلبه پیدا کند. بنابراین، سیاست ایجاد توازن منطقه ای توسط قدرت های بزرگ، تحت الشعاع مقابله با اصول گرایی اسلامی ایران قرار گرفت و مسیر جنگ به سمتی هدایت شد که با عدم توازن به نفع عراق پایان یافت. در طول جنگ، ایرانی ها در برابر فشارهای بین المللی و قابلیت های فیزیکی عراق به نوع خاصی از سازوکارهای مقاومتی که از جو ایدئولوژیک انقلاب اسلامی متأثر بود، متوسل شدند. پیروزی های ایران در جنگ علیه عراق نیز بیشتر از اینکه محصول برتری فیزیکی ایرانی ها باشد، تابع انگیزه های انقلابی نیروهای ایرانی بود. در سال های پس از جنگ، مطالعات جدیدی درباره تطویل جنگ انجام شد که در آنها بر نقش روحیه انقلابی نیروهای ایرانی تأکید شده است.

جمع بندی نویسنده این است که نتایج حاصل از جنگ ایران و عراق نشان می دهد به کارگیری الگوی مدیریت بحران در وضعیتی که آنان بر عدم توازن منطقه ای تأکید دارند، کار دشوار و پر مخاطره ای است. ایران قواعد سیستم دوقطبی را ناعادلانه می دانست و در برابر آن موضع گرفته بود. قدرت های بزرگ نیز در واکنش به آن از الگوی مبتنی بر عدم توازن بهره گرفتند. این امر توازن و تعادل منطقه ای را تغییر داد و زمینه تبدیل عراق را به نیروی مهاجم منطقه ای را فراهم ساخت. حمایت گسترده و فراگیر امریکا و شوروی از عراق نه تنها به بازگشت ثبات و تعادل به منطقه منجر نشد، بلکه زمینه های بی ثباتی و عدم تعادل را تشدید نمود. همین مسایل از عوامل مهم فرسایش سیستم دو قطبی شد، چرا که با گسترش مداخلات قدرت های بزرگ از یک سو و تداوم عدم موازنه و تعادل در محیط های بحرانی در متزلزل سازی بنیان های ثبات سیستم بین الملل، مؤثر واقع شدند.

رقابت با یکدیگر بودند، اما منافع مشترکی در حفظ قواعد سیستم داشتند. رقابت های منطقه ای و کنش های بین المللی متفاوت آنان به معنای نادیده گرفتن ساختار سیستم بین المللی نبود. این قدرت ها در برابر نیروهای گریز از مرکز و کشورهایی که ایدئولوژی انقلابی متعارضی با قواعد سیستم بین الملل داشتند به شکل مشابهی برخورد می کردند. آنها بحران ها و جنگ های منطقه ای را به نحوی هدایت می کردند که به بنیان های سیستم آسیب نرسد. زمانی که عراقی ها به حوزه جغرافیایی ایران تجاوز کردند، مواضع سیاسی قدرت ها و همچنین قطعنامه های شورای امنیت در جهت حمایت از عراق شکل گرفت. زمانی که ایران توانست موقعیت خود را در مرزهای بین المللی تثبیت کند و به تعقیب نیروهای متجاوز مبادرت نماید، باز هم جهت گیری قدرت های بزرگ و قطعنامه های شورای امنیت را به نفع عراق شاهد هستیم. اگرچه پس از تنش های اواخر دهه ۱۹۷۰، موج دیگری از سردی مناسبات در روابط واشنگتن - مسکو حاکم بود و در این فضا نیروی گریز از مرکزی چون جمهوری اسلامی شکل گرفت، اما دو قدرت بر سر مهار و تضعیف آن توافق داشتند. اگرچه سیاست قدرت های بزرگ در قبال جنگ ایران و عراق با عناوینی چون موازنه سازی توجیه می شود، اما حمایت های آنها از طرف های جنگ شکل متوازنی نداشت و بیشتر بر حمایت از عراق و تضعیف ایران تأکید داشت.

در سال های اولیه جنگ، این ذهنیت وجود داشت که احتمالاً شوروی به نفع ایران موضع گرفته و جنگ ایران و عراق به عرصه دیگری برای کشاکش مسکو و واشنگتن تبدیل خواهد شد، اما در عمل الزامات سیستم بین الملل، دو قدرت را به همکاری و هماهنگی در جهت تضعیف ایران سوق داد. تداوم جنگ از یک سو قابلیت های ابزاری ایران را کاهش داد و از سوی دیگر،

ارزیابی کلی

کتاب معرفی شده، اثر ارزشمندی در زمینه علل آغاز و تطویل جنگ ایران و عراق است. این کتاب به طور مبسوط اثر متغیر سیستم بین الملل بر جنگ ایران و عراق را مورد بررسی قرار داده است. به لحاظ محتوایی، ممکن است پرسش هایی برای خواننده پیش آید که نتواند پاسخ آنها را در کتاب پیدا کند. از جمله اینکه نویسنده چگونه بدون بررسی عمیق سایر متغیرهای دخیل در بروز و تداوم جنگ، بر نقش محوری سیستم دو قطبی تأکید می کند؟ نکته دوم اینکه درست است که قدرت های بزرگ حمایت قاطع و گسترده ای از عراق به عمل آوردند، اما آیا می توان به این جمع بندی رسید که این سیاست نوعی بر هم زدن توازن منطقه ای بود؟ نکته سوال برانگیز سوم اینکه خواننده نمی تواند جمع بندی دقیقی در مورد ارتباط بین ساختار سیستم بین الملل و نیروهای گریز از مرکز ترسیم کند. نکته آخر اینکه در سیستم دو قطبی جنگ سرد، یک از دو ابرقدرت به خاطر تقویت موقعیت قدرت و نیز جهانی سازی ایدئولوژی تحت حمایت خود به یک فرایند رقابتی وارد شده بودند که نهایتاً شوروی در برابر امریکا شکست خورد. نویسنده، توضیح دقیقی در مورد نحوه سازگاری این فرایند رقابتی با تعهد دو ابرقدرت به حفظ قواعد سیستم ارائه نداده و روشن نساخته که چگونه سیاست ابرقدرت ها در قبال جنگ ایران و عراق در فروپاشی سیستم دو قطبی مؤثر بود.

این کتاب به لحاظ شکلی نیز با دو مشکل همراه است، نخست اینکه خواننده با موارد زیادی از مطالب تکراری مواجه می شود، به گونه ای که محتوای کتاب را می توان در حجم بسیار کمتری نیز بیان کرد و نکته دوم برخی از پاراگراف ها انسجام و نظم محتوایی لازم را ندارند، به طوری که آغاز و پایان آنها با هم همخوانی ندارند.